

دوام نیافت و کار مهمی انجام نداد .

اما هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) موقعی بخلافت رسید که بواسطه آمدن و شد دانشمندان و پزشکان هندی و ایرانی و سریانی به بغداد افکار مردم تا حدی پخته شده بود و توجهات عمومی علوم و کتب پیشینیان توسعه یافته بود . دانشمندان غیر مسلمان که زبان عربی آموخته بودند و با مسلمانان معاشرت داشتند آنرا بفراتر از علوم گذشته تشویق میکردند ، ولی باز هم مسلمانان از توجه به علوم بیگانه ، جز علم پزشکی بیم داشتند ، چه بفکرشان رفته بود که جز طب هر علم بیگانه دیگر مخالف اسلام است . با این همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند و غالب آنان دوستدار منطق و فلسفه بودند و از آن علم بهره‌ای داشتند ، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب منطقی و فلسفی مشغول میداشتند . رفته رفته خلفاء با فلسفه و منطق آشنا شدند و بآنها خو گرفتند تا آنجا که اگر کشوری یا شهری را فتح میکردند کتابهای آنها را آتش نمیزدند و نابود نمیساختند بلکه دستور میدادند کتابها را به بغداد بیاورند و بزبان عربی ترجمه کنند چنانکه هرون پس از فتح انقره و عموریه و سایر شهرهای روم کتابهای بسیاری در آن بلاد بدست آورد و آنها را به بغداد حمل کرد و طبیب خود یوحنا ابن ماسویه را دستور داد آن کتابها را بعربی ترجمه کند . اما کتابهای مزبور راجع به طب یونانی بود و چیزی از فلسفه در آن یافت نمیشد .

در زمان هرون کتاب اقلیدس برای مرتبه اول توسط حجاج بن مطر بعربی ترجمه شد و این ترجمه را هرونیه میگویند و بار دیگر در زمان مأمون آن کتاب بعربی ترجمه شد و این دومی را مأمونیه میخوانند . یحیی بن خالد برمکی در زمان هرون کتاب مجسطی را بعربی ترجمه کرد و عده‌ای آن کتاب را تفسیر کردند و چون بخوبی از عهده بر نیامدند هرون اباحسان و سلما مدیر بیت الحکمه را بآن کار گماشت و آنان مجسطی را با دقت تصحیح و تفسیر نمودند .

کتابهای فلسفی در زمان مأمون ترجمه شد و آنها هم بواسطه مأمون و فلسفه منطق  
علاقه مندی خود مأمون بآن کار بود . از آغاز اسلام مسلمانان

آنها را نگذاشتند و فکر کردند که اولاً ...

و غیره فکری بغاظرش میرسید بی پروا آنرا بغلیفه و یا امیر ابراز میکرد و ابیت مقام فرمانروایی او را از این کار باز نمیداشت ، همین قسم در امور دینی نیز دو نوع آزادی عقیده داشتند و اگر کسی چیزی از معنای آیه و یا حدیث درک میکرد و آنرا مخالف نظر دیگران میدید نظر خود را آشکار میگفت و با مخالفان مناظره و مجادله میکرد و همین آزادی فکر و عقیده سبب پیدایش مذاهب مختلف گشت بقسمی که پس از انقضای دوره صحابه و آغاز قرن دوم هجری فرقه‌های متعددی در آئین اسلام پدید آمد که از جمله آنها فرقه معتزله بود . معتزله گروه بسیاری هستند و اساس مذهب آنان تطبیق دین و عقل میباشد و اگر بادقت در افکار و عقاید آنان مطالعه شود معلوم میگردد که بعضی از افکار و آراء آنان با جدید ترین آراء انتقادی مذهبی امروز موافق در بیاید . اگر چه چندین قرن از پیدایش و تحقیق آن افکار (افکار معتزله) میگذرد و از آنرو معتزله را اصحاب عدل و توحید میخوانند (۱)

مأمون و اعتزال      مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجری پدید آمد و چون

اصول این مذهب پیروی از احکام عدل و منطق بود لذا پیروان

زیادی در مدت کوتاهی پیدا کرد. در فصل مربوط به فقه گفتیم که منصور عباسی با پیروان طریقه رأی و قیاس موافق بود و ابا حنیفه را پیش آورده با نظر او همراه شد ، این فکر و نظر منصور پس از وی در میان عباسیان باقی ماند . اتفاقاً مذهب معتزله با این طریقه (پیروی از رأی و قیاس) بسیار نزدیک است ، چون طایفه مزبور کوشش دارند عقاید خود را با ادله عقلی ثابت کنند و بدان واسطه هر کس را که مطلع از منطق و گفته های ارسطو میدیدند دنبال او را میگرفتند و از او برای تأیید نظر خودشان و جدال با مخالفان استمداد میکردند و چنانکه گفته شد در زمان خلافت مهدی بواسطه کثرت

۱ - مؤسس فرقه معتزله و اصل بن عطاء غزالی (فارسی) از شاگردان حسن بصری مشهور و از رجال متکلم اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری میباشد . میگویند واصل با استادش حسن بصری راجع بگناه و گناهکار اختلاف نظر پیدا کرد و از حلقه درس حسن خارج شده بکناری رفت و از همان گوشه مردم را به پیروی از افکار و عقاید خویش دعوت کرد ، حسن که این را دید بیایان خود گفت :

اعتزل عنا - واصل از ما کناره گرفت و از آنرو پیروان واصل بمعزله یعنی گوشه گیران مشهور

زناده این فکر ( پیروی از منطق ) بیشتر شایع شد و با احتمال قوی در نتیجه نیازمندی بمنطق و فلسفه یونانی و یا احساس احتیاج بآن ، علم کلام در میان مسلمانان پدید آمد .

طایفه برامکه نیز از پیروان رأی و قیاس بودند و طبعاً بعلم توجه و اشتیاق داشتند . و بدان جهت پیش از مأمون به ترجمه کتاب های علمی مشغول شدند و در خانه های خویش انجمن مباحثه و مناظره تشکیل میدادند . ظاهراً هرون با این کار آنان موافق نبود و برامکه از بیم هرون تظاهر بآن عمل نمیکردند .

همین که مأمون خلیفه شد ( ۱۹۸ - ۲۱۸ ) اوضاع تغییر یافت ، چه که مأمون مرد باهوش مطلعی بود و بطریقه قیاس میل وافر داشت و بسیاری از کتب قدیمه را که قبل از وی ترجمه شده بود مطالعه و بررسی کرده بود و در نتیجه بیش از پیش بطریقه قیاس متمایل گشت و سرانجام مذهب معتزله را پذیرفته بزرگان آن طایفه را ( ابی الهذیل علاف ابراهیم بن سیار و غیره ) بنحود نزدیک ساخت و مجالس مناظره با علمای علم کلام تشکیل میداد و در مذهب اعتزال پا برجا ماند و پیروان آن طریقه را همراهی کرد و در اثر این توجه مأمون حرفهائی که اظهار آن ( بواسطه بیم از فقهاء ) ممکن نبود بی پرده در میان مردم شایع شد و از آن جمله صحبت از مخلوق بودن قرآن که یکی از دعاوی معتزله میباشد .

اتفاقاً مأمون پیش از رسیدن بمقام خلافت با موضوع ( خلق قرآن ) معتقد بود و مسلمانان هیت رسیدند که مبادا مأمون خلیفه شود و آن عقیده را ترویج کند تا حدی که فضیل بن عیاض علناً میگفت من از خدا برای هرون طول عمر میخواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم . اما بالاخره مأمون خلیفه شد و به پیروی از معتزله تظاهر کرد . فقهای عامه که این را دیدند جار و جنجال بر پا کردند و اکثریت مسلمانان نیز برخلاف معتزله بودند و در نتیجه برای مأمون تولید زحمت کردند . مأمون که نمیتوانست از نظر خود بر گردد از راه مناظره و مباحثه علمی وارد شد و مجالس بحث و گفتگو تشکیل داد تا با عقل و منطق گفته های طرفین سنجیده شود و برای تأیید مباحث منطقی دستور ترجمه کتب فلسفی و منطقی صادر نمود تا هر چه زودتر از یونانی به عربی ترجمه شود و خود نیز

آن ترجمه‌ها را مطالعه میکرد و عقیده‌اش درباره معتزله بواسطه مطالعه کتب مزبور محکم‌تر میگشت ولی عامه مردم چنانکه مسلم است زیر بار حرف حساب و منطق نمیرفتند، مأمون که این را دانست و از مماشاة نو مید شد بقوای قهریه دست زد و در اواخر خلافت خویش با مخالفان اعتزال بخشونت رفتار کرد و هنگامی که خارج بغداد بود باسحق بن ابراهیم والی بغداد دستور داد قضاة و شهود و اهل علم را امتحان کند و هر کدام آنان که به مخلوق بودن قرآن اقرار دارد آزاد گردد و کسانی که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود.

با مطالعه این مراتب چنان بنظر میرسد که مأمون بواسطه کثرت اطلاعات و آزادی عقیده و تمایل بقیاس عقلی از ترجمه علوم یونانی عبری باك نداشت و ابتداء برای تأیید مذهب معتزله بترجمه کتب منطق و فلسفه دست زد سپس به ترجمه کلیه تألیفات ارسطو از فلسفه و غیره پرداخت و در اوایل قرن سوم هجری ترجمه آن کتابها آغاز گشت. معتزله مانند تشنه‌ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطو را دریافته و آن را کاملاً بررسی و مطالعه کردند و در نتیجه برای مبارزه با مخالفان نیروی تازه‌ای بدست آوردند و همانطور که مسیحیان پس از مطالعه کتب منطقی یونان، فلسفه جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم پس از آن مطالعات دارای علم کلام شدند.

مأمون و ترجمه  
کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مأمون بترجمه کتاب های یونانی  
مطالب بسیاری گفته‌اند، از آن جمله ابن ندیم مؤلف الفهرست  
چنین میگوید:

«مأمون شبی ارسطو طاليس حکيم را در خواب دید و از او مسأله پرسید و چون از خواب برخاست بفکر ترجمه کتابهای حکيم افتاد و نامه‌ای بیادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که در بلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این خواهش را پذیرفت، مأمون عده‌ای را (مانند حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلما صاحب بیت الحکمه) مأمور انجام آن مهم نمود، آنان نیز آنچه را که در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع آوری کرده نزد مأمون فرستادند و مأمون دستور ترجمه آنرا داد.»

ابن ابی اصیبه مؤلف طبقات الاطباء و ابوالفرج مؤلف مختصر الدول و دیگران نیز این داستان را نقل کرده اند و تصور می رود که آنها هم از مؤلف الفهرست اقتباس کرده باشند. در هر صورت علت هر چه باشد شکی نیست که مأمون در ترجمه کتاب های یونانی کوشش بسیار نمود و پول زیادی در آن راه صرف کرد بقسمی که در مقابل وزن کتابها طلا میداد و بقدری در ترجمه کتابها توجه داشت که وی روی هر کتابی که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذازد و مردم را بخواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق میکرد و با حکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آن ها لذت می برد.

ثروتمندان و بزرگان و اعیان دولت نیز بمأمون تاسی میکردند و ادبای منطق و فلسفه را گرامی میداشتند و در نتیجه مترجمین بسیاری از عراق و شام و ایران به بغداد آمدند و چه بسا که نسطوریان - یعقوبیان - صابئه - زرتشتیان - رومیان - برهمن های هندی میان آنان بودند و از زبانهای یونانی و فارسی و سریانی و هندی (سانسکریت) و نبطی و لاتینی و غیره کتاب ترجمه میکردند.

تعداد کتاب فروش و کاغذ فروش در بغداد فزونی یافت و انجمن های علمی و ادبی متعدد گشت، مردم بیش از هر کار بمباحثات علمی و مطالعه پرداختند و پس از مأمون نیز این نهضت دوام یافت و عده ای از خلفای عباسی رویه مأمون را ادامه دادند و مهمترین کتب قدما، عربی ترجمه شد.

سابقاً گفته شد که کمی پیش از اسلام میان سریانی هایك نوع نهضت علمی موجود بود و کتابهای یونانی را بسریانی ترجمه کرده بسیاری از آن کتب را مطالعه و بررسی میکردند و بخصوص در طب و فلسفه پیشرفت هایی نمودند تا آنجا که

مترجمین (ناقلان)  
علوم در زمان  
عباسیان

بعضی از آنها بریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند و زبان یونانی را در مدارس خود تدریس میکردند و همینکه مرکز خلافت به بلاد آنان (عراق) منتقل شد و بغداد بواسطه آمد و رفت اقوام و ملل مختلف اسلامی رو بآبادی گزارد سریانی ها نیز برای امر از معاش به بغداد آمدند و همانطور که امروز عربها برای گذران روز

انگلیسی میآموزند سریانی‌های آنروز به تحصیل زبان عربی مشغول شدند و چون عدالت و مساوات عباسیان (در اوایل کار آنان) را دیدند آمیزش با مسلمانان و اعراب را پسندیدند، چه که عباسیان در آغاز امر بقدری نسبت بر عایای خود آزادی داده بودند که مسیحیان برای رفع اختلافات مذهبی و اوضاع و احوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند و حکمیت آنان را میپذیرفتند و همین خوش رفتاری و عدالت خواهی عباسیان سبب شد که عده‌ای از ایرانیان لایق و کاردان به بغداد آمدند و در دستگاه خلافت راه یافته در اداره امور کشور با آنان کمک کردند. اتفاقاً عده‌ای از ایرانیان که در دستگاه‌های دولتی بودند از علم و ادب نیز بهره داشتند و به پیشرفت علم مساعدت مینمودند.

خلفای عباسی گروهی از پزشکان هندی را برای استفاده از معلومات طبیی آنان استخدام کردند و در نتیجه بغداد مرکز دانشمندان گردید.

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمه کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق و شام و ایران و هند استفاده کردند و چون خلفاء همه نوع مساعدت مالی و غیره با این دانشمندان میکردند طبعاً عده آنان روزافزون میشد بیشتر این مترجمین از نسطوریان انتخاب میشدند. چه آنان در ترجمه تواناتر از سایرین بودند و بر فلسفه و علوم یونانی احاطه بیشتری داشتند و گروهی از ایرانیان و هندیان نیز کتب هندی و فارسی را ترجمه میکردند و غالباً این شغل (ترجمه) در خاندان مترجمین باقی میبود، بقسمی که از يك خانواده تا چندین پشت مترجم و ناقل بر میخواست و اینك اسامی نامی‌ترین ناقلین و مترجمین زمان عباسیان.

۱ - خاندان بختیشوع: سردسته اینان جورجیس بن بختیشوع پزشک منصور است (شرحش گذشت) که از نسطوریان سریانی میباشد، پس از مرگ جورجیس هرون پسر او بختیشوع را از بیمارستان گندی شاپور احضار کرد (همانطور که منصور خود جورجیس را احضار کرده بود) و چون بختیشوع به بغداد آمد هرون پزشکان خود (ابوقربش عیسی - عبدالله طیفوری - داود بن سراپیون و غیره) را گفت: که بختیشوع را امتحان کنند، و چون آنان بختیشوع را دیدند به هرون گفتند: که ای خلیفه

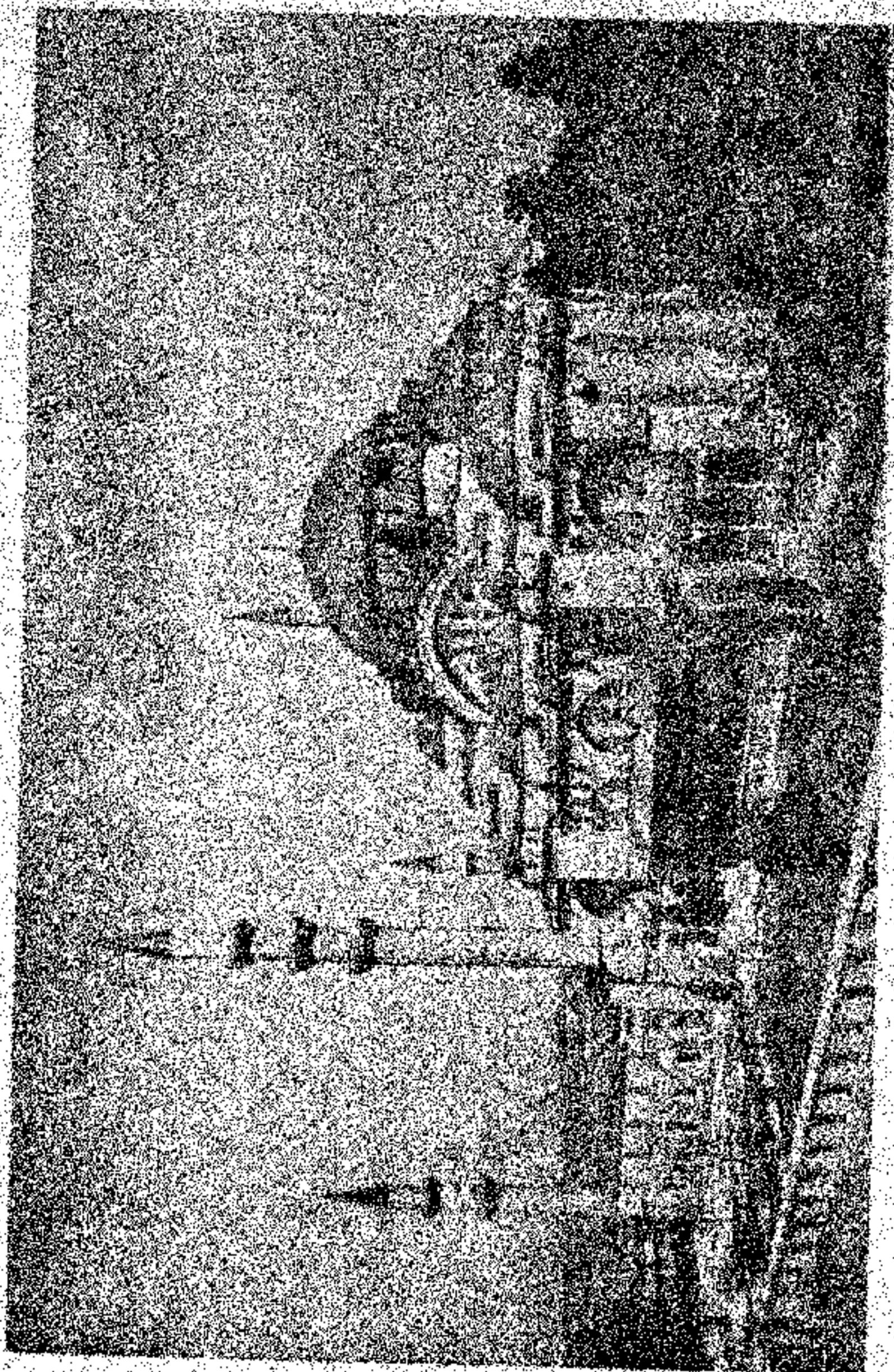
کسی ازها برای سخن با این مرد ندارد ! چه که او خودجان کلام است و خود و پدر و قومش از فلاسفه اند .

این گفته آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع را در علم فلسفه میرساند . باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکیان قرارداد . بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل با مقام رسید و از خلفاء اموال و انعام بسیار دریافت داشت . پس از مرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن جبرائیل رئیس اطباء و پزشك مخصوص خلفاء شد و چنان ثروت و جاه و مقامی بهم رساند که هیچ يك از پزشكان آنجاه و مال و منصب را نداشتند . جبرائیل بن عبدالله بن بختیشوع پزشك مخصوص مقتدر عباسی و پسرش عبدالله بن جبرائیل نیز از پزشكان نامی و دانشمندان معروف این خاندان میباشند . این شش پزشك در علم طب سرآمد عصر خویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچ کدام آنان کتابی ترجمه نکردند و اینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان در علم طب کتابهای مفیدی تألیف نمودند و بعضی از آنان مترجم هایی برای ترجمه کتب طب یونانی بسریانی استخدام کرده اند .

۲ - خاندان حنین : سرخاندان آنان حنین بن اسحق عبادی معروف به شیخ - المترجمین از مسیحیان حیره در سال ۱۹۴ متولد شد ، پدرش سودا گر بود ، خودش به بصره آمده زبان عربی آموخت ، آنگاه به بغداد رفت تا طب بیاموزد ولی با اشکالات بسیار مواجه شد ، چه در آنروزها پزشكان بخصوص پزشكان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسله اطباء بشوند ، موقع آمدن حنین به بغداد مهمترین مدرس طبی ، مدرس یوحنا ابن ماسویه بود که از فارغ التحصیلان نامی بیمارستان گندی - شاپور میباشد . حنین بمجلس درس او حاضر شد ، اتفاقاً روزی از آنچه که نزد وی میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت :

مردم حیره را به طب چه کار ، برو نزدیکي از اقوامت و پنجاه درهم از او بستان يك درهم انگشتوانه كوچك و سه درهم زرنیخ و بقیه را پول كوفی و فارسی بخر و آنها را با هم مخلوط كن و سر راه مردم بنشین و فریاد بزنی پول برای صدقه ، پول برای مخارج





ت۔ استانبول: مسجد سلیمانیه



و آن درهم های تقلبی را بفروش که بیشتر بددوت میخورد، آنگاه او را از خانه خود بیرون کرد: (۱)

حنین گریه کنان و پریشان از خانه یوحنا در آمد ولی شوقش به تحصیل علم طب آن هم بزبان یونانی بیش از پیش شد و از آنرو از بغداد باسکندریه رفت و دو سال تمام در آنجا زبان و ادبیات یونانی آموخت و اشعار هومر را حفظ کرد و همینکه به بغداد باز آمد علاوه بر عربی زبانهای یونانی، سریانی و فارسی را بخوبی میدانست و پزشکان بغداد از آنجمله یوحنا ابن ماسویه بوی نیازمند بودند تا آنجا که یوحنا حنین را استخدام نمود و ترجمه کتابهای جالینوس را بر عربی و سریانی با او گذارد و در اینکار از مکتب اسکندریه پیروی کرد. حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن-بختیشوع ترجمه نمود و جبرئیل بقدری او را احترام میگذازد که بوی، رین حنین خطاب میکرد و رین بزبان سریانی یعنی ای معلم، میباشد و چون مأمون بفکر افتاد که فلسفه یونان را بر عربی ترجمه کند، کسی را بهتر از حنین نیافت. چه وی با آنکه جوان بود سر آمد مترجمین محسوب میشد، لذا مأمون عده ای از مترجمین مانند حجاج بن مطر و ابن بطریق و مسلم صاحب بیت الحکمه و غیره را مأمور آن کار نمود و حنین را بر همه آنان ریاست داد تا ترجمه آنها را اصلاح کند.

مأمون در مقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به حنین میداد و حنین برای استفاده خود کلمات را با حروف درشت و روی کاغذ ضخیم و با سطرهای پراکنده مینگاشت تا کتاب ضخیم تر گردد. میگویند حنین شخصاً برای بدست آوردن کتابهای مطلوب بروم رفت و علاوه بر ترجمه کتابهای مأمون برای خاندان شاکر و دیگران نیز کتاب ترجمه میکرد.

حنین دو پسر داشت: یکی داود دیگری اسحق و بنام آنان کتابهای طبی درمبادی و تعلیم، طب تألیف کرد و هم چنین از تألیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود.

۱- آن موقع صرافی و پول خرد کردن شغل پستی بوده است و بیشتر صرافان پول را لای انگشتان خود پنهان میکردند و مشتریان کم میدادند و زیاد میگرفتند و منظور یوحنا آن بوده که چون حنین از خاندان بازاری است، لذا نباید دنبال علم طب برود و البته این در موقعی بوده که دموکراسی اسلام بدست خلفای اشرافی پامبال شده بود. مترجم

اسحاق در ترجمه مهارت یافت و مانند پدر کتابهای از یونانی به عربی ترجمه کرد و بیشتر کتابهای حکمت (مانند کتابهای ارسطو طالیس و غیره) را ترجمه مینمود ولی پدرش غالباً به ترجمه کتابهای طبی و بخصوص کتابهای جالینوس مشغول بود و کمتر کتابی از جالینوس ترجمه شده که یادست کار چنین نبوده و یا لااقل چنین آنرا اصلاح نکرده است و اگر غیر از این میبود کسی بآن ترجمه توجه نداشت. چه که چنین علاوه بر مهارت در زبان عربی و یونانی در علم طب نیز ماهر بود. چنین در زمان متوکل رئیس مترجمان گشت و عده‌ای از مترجمان مانند استفان بن باسیل و موسی بن خالد ترجمه‌های خود را برای اصلاح به چنین میدادند.

چنین بعادت آنروز مسیحیان زنا را بگردن میآویخت. وفات چنین در ۲۶۴ واقع شد. اسحاق پسر چنین نیز در ترجمه شهرت یافت و بیشتر کتابهای فلسفه و آنهم فلسفه ارسطو و شرح‌های آنرا به عربی ترجمه کرده است. اسحاق غالباً با پدرش همکاری داشت سپس جزء معارم قاسم بن عبیدالله وزیر المعتضد در آمد. اسحاق علاوه بر ترجمه تألیفاتی در طب و داروسازی از خود باقی گذاشته است

۳ - حبیش اعصم دمشقی - حبیش بن حسن دمشقی خواهر زاده چنین بن اسحاق است. طب را نزد دایی خود آموخته و در ترجمه از او پیروی کرده است. میگویند: یکی از خوشبختی‌های حبیش آن بوده که ملازمت چنین را داشته است و آنچه را که حبیش ترجمه میکرد به چنین نسبت میدادند و چه بسا از ترجمه‌های قدیمی که متعلق به حبیش بوده و صاحبان آن برای رواج بازار نام حبیش را معمو کرده بجای آن نام چنین را گذاردند.

۴ - قسطنطین لوقای بعلبکی - از مسیحیان شام، طیب و فیلسوف عالی قدری بوده است و برای تحصیل علم بروم سفر کرده. یونانی و عربی و سریانی را میدانسته است، کتابهای زیادی به عربی ترجمه کرده است و چون در ترجمه دقیق بوده بسیاری از ترجمه‌های دیگران را تصحیح نموده، و رساله‌های متعددی در علم طب تألیف کرده است. انشای وی سلیس و قریحه‌اش عالی بود. در طب و تاریخ و فلسفه و هیئت و جبر و مقابله و هندسه و منطق و ادبیات و دیانت بیش از صد کتاب تألیف نموده، ابوالفرج هاتمی

در باره وی چنین میگوید :

«راستش را بخواهید کسی بهتر از قسطا کتاب تألیف نکرده چون جملاتش مختصر و مطالبش پر معنی و باهمز است.»

۵ - خاندان ماسرجویه - سر خاندان آنها ماسرجویه بزشاک یهودی مذهب سریانی زبان مقیم بصره است، و از سریانی عبری ترجمه میکرده است. (نامش گذشت) پسرش عیسی بن ماسرجویه نیز مترجم بوده و تألیفات مهمی در طب دارد.

۶ - خاندان کرخی - سر خاندان آنها شهدی کرخی است، سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته و هر دو در این فن متوسط بودند ولی پسر در اواخر عمر از پدر برتر شد.

۷ - خاندان ثابت سر خاندان آنها ثابت بن قره حرانی از صابئی های مقیم حران بوده است، ابتداء صراف میگرد، سپس طب و فلسفه و نجوم آموخته و زبان سریانی را بخوبی میدانسته و کتابهایی عبری ترجمه نموده است، در ریاضی و طب و منطق تألیفاتی دارد و کتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته است. از مقربان دستگاہ معتضد بوده تا آنجا که با وی می نشست و او را میخواندند و مدتها با او سخن میگفت و هیچ يك از وزیران و ملازمان تا آنحد نزد معتضد تقرب نداشتند. پسرش سنان بن ثابت از مقربان القاهر بالله شد، تألیفات زیادی از او هست. ثابت بن سنان پسر سنان نیز تألیفاتی دارد ولی این پدر و پسر چیزی ترجمه نکردند.

۸ - حجاج بن مطر - از مترجمین مأمون است کتاب مجسطی و اقلیدس را را عبری ترجمه کرده و ثابت بن قره حرانی بعداً آن ترجمه را اصلاح کرده است.

۹ - ابن ناعمه حمصی - نامش عبدالملیح بن عبدالله حمصی ناعمی است، در ترجمه متوسط بوده و قدری از متوسط برتر محسوب میشود است. دیگر از مترجمین این خاندان زروبا ابن مانعوه که از ابن ناعمه در ترجمه ضعیف تر است.

- ۱۰- استفان بن باسیل - در ترجمه تقریباً پیاپی حنین بن اسحاق هیرسیدولی عبارات حنین فصیح تر و نیکوتر است.
- ۱۱- موسی بن خالد معروف به ترجمان - از شانزده کتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده و در ترجمه از حنین پست تر است .
- ۱۲- سرجیس رأسی - از شهر رأس العین از جزیره العراق است . کتاب های بسیاری ترجمه کرده ، مترجم متوسطی بوده ، حنین ترجمه های او را اصلاح میکرده است.
- ۱۳- یوحنا ابن بختیشوع - وی از خاندان بختیشوع طبیب میباشد و فقط از یونانی بسریانی ترجمه میکرده است .
- ۱۴- بطریق - از مترجمان زمان منصور است ، باهر او کتابهایی ترجمه کرده و ترجمه اش عالی است . اما بدرجه ترجمه حنین نمیرسد .
- ۱۵- یحیی بن بطریق - از ملازمان حسن بن سهل است ، یونانی نمیدانسته و عربی را هم به نیکی نیاموخته بود ، فقط لاتینی میدانسته است .
- ۱۶- ابو عثمان دمشقی - بعربی نیکو ترجمه میکرده است .
- ۱۷- ابوبشر متی ابن یونس - از اهالی دیرقنی است . در مدرسه هارماری نزد استادان بزرگ تحصیل کرده و ریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود .
- ۱۸- یحیی بن عدی - از علمای منطق در قرن چهارم هجری است ، برخلاف سایر مترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده ، سرعت قلم داشته ، در شبانه روز صدورقه مینوشته است . نزد متی بن یونس و ابونصر فارابی تحصیل علم کرده است .
- این بود اسامی و نام و نشان مشهورترین ناقلان و مترجمان آن دوره که بطور مختصر بآن اشاره کردیم .
- اما مترجمان و ناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن مقفع و خاندان نوبخت که از عربی بفارسی ترجمه میکردند . نام نوبخت بزرگ برده شد ، پسر او فضل بن - نوبخت کتابهایی در نجوم و غیره از فارسی بعربی ترجمه کرده است . موسی و یوسف پسران خالد نیز از فارسی بعربی ترجمه میکرده اند و در خدمت داود بن عبدالله بن

حمید بن قحطبه مشغول بودند. علی بن زیاد تمیمی کنیه اش ابوالحسن، کتاب زیج شهریار را از فارسی به عربی ترجمه کرده است.

حسن بن سهل از ستاره شناسان آن زمان است، احمد بن یحیی بلاذری، جبلة بن سالم منشی هشام، اسحاق بن یزید از مترجمین فارسی هستند. اسحاق کتاب اختیار نامه را بنام سیرة الفرس از عربی به فارسی ترجمه نمود. دیگر از مترجمین عربی به فارسی محمد بن جهم برمکی، هشام بن قاسم، موسی بن عیسی کردی و عمر بن فرخان و غیره میباشند.

منکه هندی و ابن دهن هندی از مترجمین زبان هندی هستند. اولی در خدمت



پیشوایان مذهبی یهود و نصارا و اسلام در خاورمیانه

اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی میزیسته است و دومی ریاست بیمارستان برمکیان را داشته است.

ابن وحشیه از مترجمین نبطی (کلدانی) است، کتابهای بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید.

مردم سوریه و نقل و ترجمه علوم  
 اگر در شرح حال و ملیت و موطن مترجمان و ناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگردد که بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی شام و جزیره و عراق بودند. این مردم از دیرزمانی کارشان این بوده که علوم و آداب را از زبانی بزبانی



دیگر و از کشوری بکشور دیگر انتقال میدادند. زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطه ارتباط شرق و غرب) و هوش و استعداد فطری آنها برای این کار مساعد بود. از آنرو مردم سوریه یافقی‌ها چندین قرن پیش از میلاد حروف هجاء (الفباء) را در ضمن سفرهای تجارتی شهرهای دوردست (یونان و کلدان و غیره) برده منتشر ساختند و نام و شکل الفبای امروزی ملل متمدن گواه این مطلب میباشد. آنان واسطه نقل علوم و ادبیات میان مصریان و کلدانیان بودند و چنانکه گفته شد همین مردم علوم و ادبیات را از مصر بیونان انتقال دادند و همانطور که در این ایام مردم برای تجارت یا ترجمه یا استخدام در ادارات دولتی زبان‌های انگلیسی و فرانسه می‌آموزند مردم سوریه آنروز برای همان مقاصد زبان یونانی و قبلی و بابلی و غیره می‌آموختند.

همینکه تمدن در یونان توسعه و ترقی یافت فلسفه و منطق و سایر علوم بافتوحات اسکندر از یونان بعراق و شام آمد و مردم سوریه آنرا فرا گرفته بزبان خود ترجمه کردند و پس از ظهور آئین مسیح چیزهایی از مسیحیت بر آن افزودند و ادبیات یونانی، مسیحی را پدید آوردند و آنرا فلسفه یونانی قدیم در دیرهای خود محفوظ داشتند سپس علم و فلسفه را به هند و ایران و غیره انتقال دادند.

این مردم در زمان ساسانیان و اسطه علوم یونانی بفارسی بوده اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب و فلسفه بیمارستان کندی شاپور را تأسیس کرد (چنانکه گفته شد) اساس کار بدست مسیحیان عراق و جزیره استوار گشت و همین‌ها بودند که بسیاری از آداب و رسوم سامی را در حران با همان رنگ (صبغه) بت پرستی محفوظ داشتند. زیرا مردم حران بآئین سابق خویش نامدتی باقی مانده بودند.

همینقسم مردم عراق که از همان ملت سوریه میباشند آداب و علوم کلدان قدیم را نگاهداری کردند و پس از ظهور اسلام و تصمیم خلفاء برای ترجمه و انتقال علوم بزبان عربی مردم سوریه دست راست آنان شدند و آن مهم را بخوبی انجام دادند و چنانکه میدانیم مترجمین آن علوم از اهالی حمص، دمشق، بعلبک، حیره، حران و بصری و غیره برخاستند. این مسلم است که برای ترجمه مطالب علمی از زبانی بزبان دیگر باید مترجم از آن بهره‌مند باشد والا مطلب نامفهوم و غیر قابل ترجمه میشود.

و بهمین جهات می بینیم که مترجمین دوره عباسیان (مردم سوریه) در علوم که ترجمه میکردند متبحر بودند و علاوه بر ترجمه در علوم مزبور (طب - فلسفه - منطق و غیره) تألیفات داشتند و شرح و تعلیق بر آن مینگاشتند.

اکنون نیز می بینیم که مردم سوریه در ترجمه علوم و ادبیات غربی بزبان عربی از هر ملت دیگری سعی تر میباشند.

چنانکه ملاحظه شد خلفاء پیش از دیگران بترجمه علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند و چون بعضی از این ترجمه ها میان مردم منتشر شد و مردم بغداد بر آن آگهی یافتند عده ای از بزرگان آن شهر برای پیروی از منظور خلفاء مترجم

نقل و ترجمه علم  
برای مردم دیگر  
غیر از خلفاء

استخدام کردند و با پول و سرمایه خود به نقل و ترجمه کتب علمی پرداختند.

مشهورترین این گروه سه نفر بنام احمد - محمد - حسن که هر سه فرزندان موسی پسر شاکر بودند و بهمین جهت آنان را بنی موسی و یا بنی شاکر هم میگفتند و بعداً فرزندان آنها به بنی منجم شهرت یافتند. موسی پدر آنان از دوستان مأمون بود و مأمون بملاحظه دوستی با موسی بفرزندانش کمک میکرد است.

موسی اهل علم و ادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود، چه که در جوانی لباس سیاهی دربر میگردد و شبها راه میزد است و چون مرد دلیری باکی بوده دست خالی بر نمیگشته است. بطوریکه میگویند وی شبها نماز خفتن را با همسایگان در مسجد میخواند، پس از آن بخانه میآمد و لباس دیگری می پوشید و در جاده خراسان چندین فرسخ راه می پیمود و پای اسب کهر خود را پارچه سفید می بست که بنظر ابلق بیاید ضمناً موسی جاسوسانی داشت که بوی خبر میدادند چه کسانی با چه اموالی از جاده عبور کرده یا میکنند، لذا موسی با اطلاع کامل بر آنان میتاخت و اموال و دارائی آنان را گرفته پس از پیمودن چندین فرسخ راه صبحگاهان بشهر بر میگشت و نماز صبح را با همان همسایه های شبانه اداء میکرد و هر گاه که در صدد دستگیری او بر میآمدند همسایگان گواهی میدادند که وی نماز خفتن و نماز پامداد را با آنان در مسجد خوانده

است و از آن رو تعقیب اردشوار مینمود سرانجام موسی توبه کرد و پس از چندی در گذشت. سه پسر كوچك از خود باقی گزارد. مأمون بواسطه دوستی با پدرشان آنان را با اسحق بن ابراهیم مصعبی سپرد و در بیت الحکمه نزد یحیی بن ابی منصور برای آنان جا تعیین کرد و هر گاه که مأمون بسفر میرفت اسحق را میخواست و سفارش فرزندان موسی را میکرد تا حدی که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت: مأمون مرا دایه فرزندان موسی قرار داده است. با این حال مقرری آنان غیر مکفی بود و زندگانی خوبی نداشتند ولی سرانجام تحصیلات عالی خود را به پایان رسانیده هر کدام در رشته‌ای متخصص شدند. محمد از سایر برادران عالمتر بود و از هندسه و نجوم اطلاع کافی داشت اقلیدس و مجسطی و کتابهای دیگری از هیئت و ریاضی و طبیعی مطالعه کرده بود. احمد در قسمت علمی پیای محمد نمیرسید ولی در قسمت مکانیک مهارت بی نظیری پیدا کرده بود. حسن بیش از هر چیز در هندسه متبحر شد و با آنکه غیر از شش مقاله اقلیدس را نخوانده بود و نزد معلمی هندسه نیاموخته بود معذک در رشته هندسه بالا ترین علمای معاصر خویش گشت.

فرزندان شاگرد نقل و ترجمه علوم قدیمه فداکاری بسیار کردند و خود را همه نوع بزرگوارند و اموال بسیاری در آن راه مصرف نمودند. عده‌ای را بروم روانه کردند تا کتابهای مطلوب را بدست آورند و مترجمین زبردست را با حقوق‌های گزاف از اطراف و اکناف استخدام نمودند و از جمله اشخاصی که برای تحصیل کتاب بروم فرستادند حنین بن اسحق و دیگران بودند، سپس حنین و حبیث و ثابت بن قره را به ترجمه واداشتند و ماهی پانصد دینار برای آنان حقوق تعیین کردند. بنی موسی در هیئت و مکانیک و هندسه تألیفات بسیاری دارند و از خود استنباط‌هایی در آن علوم کرده‌اند که بکلی بیسابقه است. اینان برای مأمون با دلایل محسوسه ثابت کردند که محیط زمین بیست و چهار هزار میل است. مهارت آنان در زیج و سایر مطالب علمی نیز فوق‌العاده بود.

محمد بن عبدالملک زیات نیز از کسانی است که ماهانه قریب دو هزار دینار برای ترجمه کتاب مصرف میکرده است و کتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده است.

علی بن یحیی معروف بابن المنجم از دبیران مأمون ، چند کتاب طبی برای محمد ترجمه کرده است و همین قسم محمد بن موسی بن عبدالملک کتاب هائسی ترجمه نموده است .

ابراهیم بن محمد بن موسی معروف بکاتب کتاب های یونانی را با هزینه خود بمری ترجمه کرده است. تادری اسقف (کشیش) کسرخ در جمع آوری و ترجمه کتابها سعی فراوان داشت و پزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای او تألیف کردند . دیگر عیسی بن یونس معروف بکاتب و حاسب از اهالی عراق بسیاری از کتب قدیمه و علوم یونانی را جمع آوری و نقل کرده است همینقسم شیرشوع؛ بن قطرب از مردم گندی شاپور مترجمان را پول میداد و آنان را بترجمه و جمع آوری کتب قدیمه تشویق میکرد و لسی نسبت بترجمه یونانی سریانی بیشتر از عربی توجه داشت .

یوحنا بن ماسویه ، جبرائیل بن بختیشوع ، داود بن سراپیون ، سلمویه ابن طیفوری و سایر اطباء خلفاء هر کدام تا حدی در راه ترجمه و نقل علوم قدیمه اقداماتی کرده اند .

بسیاری از امیران مستقل اسلامی به پیروی از خلفاء کتاب های قدیمی را به عربی ترجمه میکردند . مثلاً سیف الدوله آل حمدان طیبی بنام عیسی رقی داشت که کتابهای سریانی را بامر سیف الدوله و بنام او بزبان عربی ترجمه میکرد .

و اما کتابهایی که در نهضت عباسی ترجمه شد  
 حال که موجبات اقدام خلفای عباسی را برای ترجمه علوم قدیمه دانستیم و اسامی مترجمان و ناقلان را شناختیم اینک نام کتابهای ترجمه شده را ذکر میکنیم . چون همین کتابها بعداً مدرک و مأخذ تألیف اسلامی شد . البته ذکر اسامی تمام آن کتابها دشوار است ، زیرا تعداد آن بسیار بوده و بسیاری از آن مفقود شده است ، فقط تا آنجا که ممکن بوده پاره ای از آن کتب را نام میبریم و برای آسان شدن کار کتابهای مزبور را از نظر زبان اصلی طبقه بندی میکنیم .

کتاب‌هایی که به عربی در آن زمان ترجمه شده از زبان‌های اصلی ذیل نقل گشته است :

یونانی ، فارسی ، هندی (سانسکریت) ، نبطی ، عبرانی ، لاتینی ، قبطی و البته



طریقه عرق‌گیری نزد اعراب

موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود .

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی ترجمه شده و بیشتر کتابهای یونانی فلسفه و طب و ریاضیات و هیئت و فروع علم طبیعی بوده است . اینک نام آن کتاب‌ها و مؤلفین

۱- کتابهای ترجمه شده از یونانی

و مترجمین آن و موضوع کتاب‌هایی که از یونانی ترجمه شده است .

### آ - فلسفه و ادبیات

( کتابهای افلاطون )

نام مترجم	نام کتاب
حنین بن اسحاق	۱- سیاست
یحیی بن عدی	۲- مناسبات
حنین و یحیی	۳- نواعیس





نام مترجم	نام کتاب
اسحق - یحیی - حنین و متی	۱۶- حروف یا الهیات
اسحق	۱۷- اخلاق
حجاج بن مطر	۱۸- مرآة
« « «	۱۹- اتولوجی

شاگردان و پیروان ارسطو بر بسیاری از کتب او شرح و تعلیق نگاشته اند. مانند تموذ سطس، وید و خس برقلس، اسکندر، افرودیسی، فرفوریس، امونیوس تامسپیوس، نیقولاوس، فلوطرخس، یحیی نحوی و غیره که پاره‌ای از آنان شارح کتب ارسطو میباشند و عده دیگر در آن زمینه‌ها از خود تألیفات دارند و بسیاری از این کتابها توسط اشخاصی که نامشان معلوم نیست به عربی ترجمه شده و مؤلف الفهرست آن کتابها را اسم برده ولی ما از ذکر آن چشم پوشیدیم.

کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتابهای طبی وی مذکور شده ازین قرار است :

نام مترجم	نام کتاب
ثابت	۱- آنچه را که جالینوس معتقد بوده است
توما با اصلاحات حنین	۲- شناختن مرد عیب خودش را
حبیش	۳- کتاب اخلاق
حبیش و عیسی	۴- محرك اول یبحرکت است
	۵- بهره مندی از دشمنان (۱)

### ب- طب و فروع آن (کتابهای بقراط)

نام مترجم	نام کتاب
حنین بسریابی و حبیش و عیسی به عربی ترجمه کردند.	۱- عهد بقراط

۱- نام عربی آن کتابها بقراط است :  
ما ینتقده رأیا - تعریف المرء عیوب نفسه - المعرك الاول لما ینحرك - انتفاع الاخیار باعدائهم.

نام مترجم	نام کتاب
حنین برای محمد بن موسی ترجمه کرد	۲ - فصول
« « « « «	۳ - الکسر
حنین و عیسی بن محمد	۴ - تقدمة المعرفة
عیسی بن یحیی	۵ - امراض حادة
« « «	۶ - اپیدمی (بیمارهای واگیر)
« « « برای احمد بن موسی	۷ - اخلاط
حنین برای محمد بن موسی	۸ - کاتی تیون
حنین و حبیش	۹ - آب و هوا
حنین و عیسی	۱۰ - طبیعت انسان

### کتابهای جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده گانه اوست از اینقرار :

الفرق - الصناعة - النبض - شفاء الامراض - مقالات پنجگانه - استقسات - کتاب المزاج - قوای طبیعی - علت ها و مرض ها - شناسائی بیماری اعضای درونی - نبض کبیر - تب ها - بهران - حفظ الصحة - چاره درد .

کتابهای مزبور با استثنای علل باطنیه - نبض کبیر و حفظ الصحة و چاره درد (حيلة البره) توسط حنین بن اسحاق عبری ترجمه شده است . ولی کتابهای مذکور بعداً بوسیله حبیش عبری ترجمه شد .

اما نام بقیه کتابهای طبی جالینوس و نام مترجمین آن چنین است :

نام مترجم	نام کتاب
حنین اعسم	۱ - تشریح کبیر
«	۲ - اختلاف تشریح
«	۳ - تشریح حیوان زنده
«	۴ - تشریح حیوان مرده
«	۵ - علم بقراط در تشریح
«	۶ - احتیاج به نبض

نام مترجم	نام کتاب
حمیش اہسم	۷- علوم ارسطو
«	۸- تشریح رحم
«	۹- آراء بقراط و افلاطون
«	۱۰- عادات
«	۱۱- خصب البدن
«	۱۲- منی
«	۱۳- ترکیب دواها
«	۱۴- ورزش با کرہ کوچک
«	۱۵- « « « بزرگ
«	۱۶- طریقہ تعلیم طب
«	۱۷- منافع الاعضاء
«	۱۸- قوای نفس و مزاج بدن
ترجمہ استیفان با اصلاح حنین	۱۹- حرکات سینہ
« « « «	۲۰- علل النفس
« « « «	۲۱- حرکت عضلہ
« « « «	۲۲- احتیاج بہ نفس
ترجمہ استیفان	۲۳- امتلاء
« « « «	۲۴- تلغی و سوداء
ترجمہ حنین	۲۵- علل الصوت
« «	۲۶- حرکات مجہولہ
« «	۲۷- افضل الہیئات
« «	۲۸- سوء المزاج المختلف
« «	۲۹- دواہای مفرد

نام کتاب	نام مترجمین
۳۰- نوزاد هفت ماهه	ترجمه حنین
۳۱- تنگ نفس	« «
۳۲- پز مردگی	« «
۳۳- قوای اغذیه	« «
۳۴- التدبیر الملطف	« «
۳۵- مداوای امراض	« «
۳۶- بقراط و امراض حاد	« «
۳۷- نامه به تراسوبولفوس	« «
۳۸- پزشکی و فیلسوف	« «
۳۹- حفظ الصحه بقراط	« «
۴۰- معینت طیب	« «
۴۱- افلاطون در تیماوس	حنین و اسحق
۴۲- تقدمة المعرفة	عیسی
۴۳- فصد	عیسی و استفان
۴۴- توصیف کودکی که فریاد میزند	ابن الصلت
۴۵- ورمها	«
۴۶- الکیموس	ثابت و حبیش
۴۷- الادویة والادواء	عیسی
۴۸- تریاق	ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست و چند کتاب در طب و فروع طب بدون ذکر نام مترجم اسم برده است. کتابهای مزبور تألیف روفس از اهالی افسس میباشد که پیش از جالینوس میزیسته و شاید تمام آن کتابها به عربی ترجمه نشده است. و نیز مؤلف مزبور (صاحب الفهرست) کتابهای ذیل را با ذکر مؤلف و مترجم



سم برده که همه آن در طب و فروع طب میباشد :

- ۱- کتاب الادویة المستعملة تألیف اوریباسیوس ترجمه استیفان بن باسیل .
- ۲- کتاب هفتاد مقاله تألیف اوریباسیوس ترجمه حنین و عیسی بن -  
هیپی بسریانی .
- ۳- نامه اوریباسیوس پسرش ستاث ترجمه حنین .
- ۴- نامه اوریباسیوس پدرش اونافیس « «
- ۵- کتاب گیاهها (العشایش) تألیف دیسفوریدس عین زربی مشهور بجهانگرد  
چون برای پیدا کردن گیاههای طبی باطراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح  
جمه و نقل این کتاب را خواهیم گفت .
- ۶- کتاب البرسام (ورم حجاب حاجز) تألیف اسکندروس ترجمه ابن بطریق  
بسیاری از کتابهای دیگر که مترجم آن معلوم نیست .

### پ - کتاب های ریاضی و هیئت و سایر علوم

- کتاب مزبور شامل هیئت و حساب و موسیقی و میکانیک و هندسه میباشد از این قرار:
- ۱- کتابهای اقلیدس: اصول هندسه ترجمه حجاج بن مطر . این کتاب یکمرتبه  
ان هرون توسط حجاج بن مطر بنام هرونی ترجمه شد و بار دیگر در زمان مأمون  
سط اسحق بن حنین ترجمه شد و ثابت بن قره آنرا اصلاح کرد و ابو عثمان دمشقی  
آنرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلاً نیز موجود است.
  - کتاب الظاهرات - اختلاف مناظر - کتاب الموسیقی - کتاب القسمة - کتاب -  
انون - کتاب سنگینی و سبکی (الثقل والخفة) از تألیفات اقلیدس به عربی ترجمه  
ی نام مترجم آن معلوم نیست .
  - ۲- کتابهای ارشمیدس: شرح آن قبلاً داده شده مجموع آن ده کتاب است که  
یونانی به عربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست.
  - ۳- کتابهای ابلونیوس: کتاب المخروطات - قطع السطوح - قطع الخطوط -  
سبة المحدودة - الدوائر المماسه به عربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.

۴ - کتاب های منالوس: کتاب الاشکال الکرویة - کتاب اصول هندسه را ثابت

بن قره بربی ترجمه کرده است.

۵ - کتاب های بطلمیوس قلوذی: کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برهکی

آنها تفسیر کرده است.

کتابهای چهار گانه که ابراهیم بن صلت آنها ترجمه کرد و حنین آنها اصلاح نمود

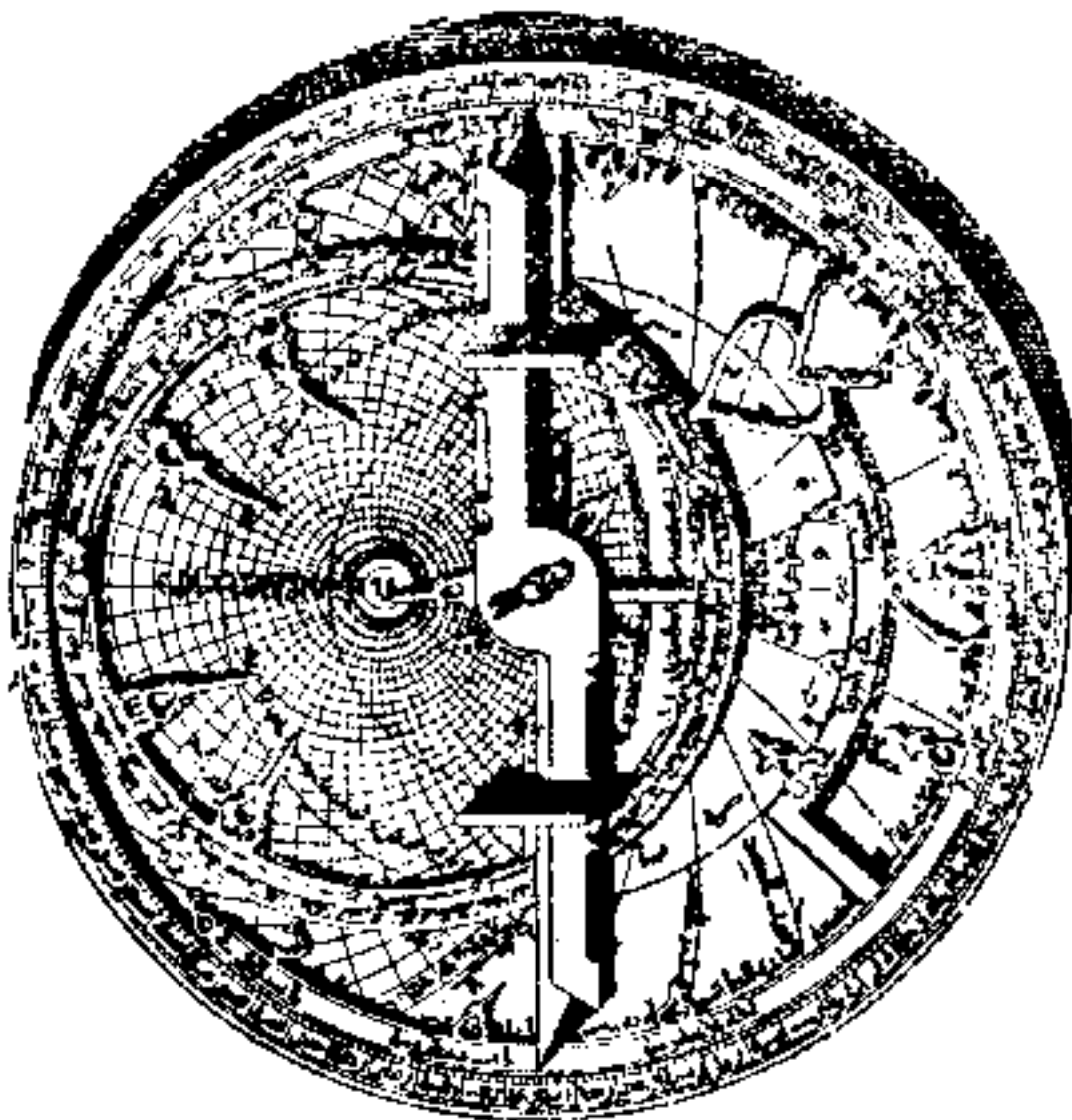
کتاب جغرافیای بلاد معهور و توصیف زمین که ثابت بن قره آنها بربی فصیح ترجمه

کرد. پانزده کتاب دیگر بطلمیوس در جغرافی و غیره که بربی ترجمه شده و مترجم

آن معلوم نیست.

۶ - کتاب جبر معروف بحدود و کتاب قسمة الأعداد از تألیفات ابرخس که

بربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.



اسطرلاب عربی

کتاب جبر تألیف ذیوفنطس که بربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.

ابن ندیم در کتاب فهرست خود کتب ذیل را که بربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم

نام برده است: